

## تروتسکی و شوراهای کارگری

رامین جوان

در جریان مبارزه‌ی طبقاتی و تکامل مارکسیسم در روسیه، تروتسکی نخستین فرد (و به عبارتی تنها کسی) بود که از آغازین خیزش پرولتاریا در این سرزمین به اهمیت و نقش سوویت‌ها یا شوراهای کارگری پی‌برد، روی آن‌ها تأکید ورزید و به یاری آن‌ها نیز شتافت. بدین معنی که دیگر اشکال سازمان‌یابی ناشی از وقوع دموکراسی انقلابی، جایی را که شورا در اندیشه و عمل تروتسکی داشت، اشغال نکردند. او توانایی و ظرفیت این تشکّل را به سرعت و به‌طور تجربی، در برآمد انقلاب ۱۹۰۵ درک کرد. به همین دلیل هم بود که او در متن انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نیز مانند لنین نشان داد که تشکیل دوباره‌ی شوراهای کارگری وظیفه‌ی بس مهمی است که باید برنشانده شود. تروتسکی پس از انقلاب اکتبر و تا زمان مرگش، بدون واهمه در برابر نفی و ابهامی که استالین ایجاد کرده بود، مدافع سرسخت و شورانگیز شوراهای کارگری ماند و بر نقش و اهمیت آن‌ها برای انکشاف موفقیت‌آمیز انقلاب پرولتاری در چین و نیز در اسپانیا تأکید ورزید.

### شورا و سندیکاها

براساس تجربیاتی که تروتسکی در بستر خودفعالی و خودسازمان‌یابی کارگری و در جای‌گاه عضو کمیته‌ی اجرایی شوراهای کارگری پتروگراد کسب کرده بود، به‌نگارش کتاب خواندنی و بسیار با ارزش «انقلاب ۱۹۰۵» دست یازید. در آن‌جا می‌نویسد: «شورا توده‌ی کارگران را سازمان می‌داد، اعتصاب‌ها و تظاهرات را اداره می‌کرد، کارگران را مسلح می‌نمود، و حفاظت جمعیت در برابر غارت و چپاول را نیز به‌عهده داشت. سازمان‌های انقلابی دیگری، قبل و بعد از شوراها، و در کنار شوراها - نیز - همین وظیفه را انجام می‌دادند؛ ولی با این‌همه، فاقد آن تأثیری بودند که شوراها داشتند. راز این تأثیر در درون خود شورا و در این است که این تشکّل به‌طور مستقیم و به‌صورت طبیعی، در جریان مبارزه، از درون پرولتاریا سربرآورد. تشکلی که از یک سو، در جریان رویدادهای مبارزاتی تعین پیدا کرد و تعریف شد؛ و از سوی دیگر، به‌واسطه‌ی فشار ارتجاع عنوان «دولت پرولتری» گرفت که در واقع چیزی جز نطفه‌ی دولت انقلابی [آتی] نبود»<sup>[۱]</sup>

تروتسکی در اثر بسیار ارزشمند دیگرش که سال‌ها بعد به‌نام «تاریخ انقلاب روسیه» به‌نگارش درآورد، تأیید می‌کند که: «تشکلی که پرولتاریا به‌کمک آن، نه فقط می‌توانست رژیم سابق را سرنگون کند، بلکه در عین حال می‌توانست جانشین آن نیز گردد، شوراها بودند. آن‌چه بعداً به تجربه‌ی تاریخی تبدیل شد، تا قیام اکتبر چیزی جز یک پیش‌آگهی تاریخی نبود؛ با این تأکید که تجربه‌ی ۱۹۰۵ پیش‌شرط ضروری آن بود. شوراها سازمان‌های آماده‌سازی توده‌ها برای قیام‌اند، سازمان‌های قیام؛ و پس از پیروزی نیز

سازمان‌های قدرت».

در همان کتاب، در آن‌جا که از نقش و جای‌گاه نظام شورایی سخن می‌گوید، اشاره می‌کند که: «نظام شورایی، هیچ نیروی رمزآلودی در خود ندارد. از فسادى که در هر شکلی از نمایندگی پیش می‌آید، مستثنی نیست؛ و تا وقتی که وجود شورا ضرورت دارد، این نیز گریزناپذیر است. ولی نیروی شوراگرایی که درون شوراها وجود دارد، فساد را به حداقل کاهش می‌دهد. می‌توان با اطمینان گفت و تجربه نیز بر آن تأیید می‌گذارد که هر شکل دیگری از نمایندگی، با انفرادی کردن توده‌ها، اراده‌ی واقعی آن‌ها در انقلاب را به دشواری و نیز با تأخیر نشان می‌دهد»<sup>[۲]</sup>.

بنابراین، شوراهای کارگری سازمان‌ها یا نهادهایی بودند که باید به‌مسایل حیاتی یک استراتژی انقلابی دست می‌یافتند و در درجه‌ی نخست مسئله‌ی بسیج و سازمان‌دهی پرولتاریا را حل می‌کردند. طبقه‌ی کارگر از سوی مارکسیست‌ها هرگز به‌عنوان یک طبقه‌ی همگن یا یکدست در نظر گرفته نمی‌شد. در واقع، این طبقه کمابیش دارای تمایزات بسیاری در خود است: آن‌هم به‌خاطر جای‌گاهش در بخش‌های متفاوت فراشد تولید، به‌خاطر قدمتِ شکل‌گیری متفاوتش، به‌خاطر تمایزهای فرهنگی، به‌خاطر سطح درآمد و شرایط زندگی، و به‌طورعام‌تر: به‌خاطر داشتن و برخوردار بودن از سطح تجربه‌های مبارزاتی گوناگون و همین‌طور سطح آگاهی طبقاتی متفاوت در درون خویش.

سندیکاها، یعنی سازمان‌های توده‌ای طبقه کارگر در مراحل طبیعی و آغازین (ویا به‌طورکلی به‌مثابه‌ی نخستین کنش جمعی در) مبارزه‌ی طبقاتی، که دستور کارشان مبارزه برای بهبود شرایط زندگی و مبارزه برای دستمزد مناسب‌تر برای نیروی کار است، حتی هنگامی که اعلام می‌کنند که در حوزه‌ای خاص قصد کمک به‌مبارزه‌ی مجموعه‌ی پرولتاریا برای سرنگونی سیستم سرمایه‌داری را دارند، به‌استثنای مواردی خاص (که می‌توانند طبقه‌ی کارگر را متحد و یک‌پارچه نمایند)، در این امر (یعنی: در امر سرنگونی سیستم سرمایه‌داری) به‌موفقیت چندانی دست نمی‌یابند. چراکه سندیکاها در کلیت خویش بیش‌تر «ابزار تمایز» هستند، دائماً تفکیک‌های رسته‌ای و شغلی ایجاد می‌کنند، ویا اغلب به‌دفاع از قشرهای نسبتاً محدودی از طبقه می‌پردازند.

عمل‌کرد شوراها کارگری بیش از هرچیز سازمان‌دهی کل طبقه‌ی کارگر به‌عنوان نیروی اجتماعی کار (به‌مثابه سازمان جنگ طبقه علیه طبقه) و بسیار فراتر از جداسازی‌ها، سیاست‌ها و فعالیت‌های سندیکایی است. هنگامی که لایه‌های گوناگون درون طبقه‌ی کارگر، با ریشه‌ها و تجربه‌های مختلف، در یک ساختار سازمانی درهم ادغام می‌شوند، این ساختار اتحاد واقعی پرولتاریا را تسهیل می‌کند و دستیابی آن‌ها به‌آگاهی را، به‌عنوان طبقه‌ی مورد استثمار در برابر طبقه‌ی استثمارگر و حاکم، هموار می‌سازد؛ و مبارزه برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری را به‌یک مسئله‌ی اجتماعی تبدیل می‌کند.

«حزب و سندیکاها، اهمیت خود را در طول دوره‌های آرامش، مانند هنگامی که یک ارتجاع سنگین حاکم است، حفظ می‌کنند؛ وظایف و روش‌ها تغییر می‌کنند، ولی نقاط اساسی عمل‌کرد حزب و سندیکا بی‌تغییر می‌مانند. اما شوراهای کارگری با پیدایش موقعیت انقلابی برپا می‌گردند و با فروکش چنین موقعیتی نیز ناپدید می‌شوند. شوراهای کارگری اکثریت طبقه‌ی کارگر را متحد می‌کنند؛ این طبقه را با وظیفه‌ای که فراتر از نیازهای خاصِ همه‌ی گروه‌ها و تشکلهای قرار دارد، فراتر از همه‌ی برنامه‌های سرهم‌بندی شده و فراتر از درخواست‌ها و مطالبات و اصلاحات کلی روبرو می‌کنند؛ زیرا مسئله در چنین موقعیتی، مسئله‌ی کسب قدرت است»<sup>[۳]</sup>.

عمل‌کرد اساسی شوراهای کارگری را نمی‌توان بهتر از این بیان و تجزیه و تحلیل کرد. ولی شوراهای، اگر هم‌زمان محل برخورد‌ها و رودررویی‌های سیاسی و کمونیستی نباشند و گرایش انقلابی کارگری در آن فرادستی نداشته باشند، نمی‌توانند امر بسیج و اتحاد طبقه را عملی کنند؛ زیرا هدف موفقیت در کسب قدرت توسط پرولتاریا (یعنی: تحقق عملی انقلاب پرولتری) است.

هنگامی که شوراهای کارگری در دوران اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی شکل می‌گیرند و انکشاف می‌یابند؛ و در رابطه‌ی ارگانیک با حزب انقلاب سوسیالیستی در راستای برنشاندن تکالیف تاریخی خود گام برمی‌دارند، در عین حال سایر زحمت‌کشان را ترغیب می‌کنند تا آن‌ها نیز در جهت تحقق منافع اجتماعی‌شان خود را در درون نهادهای مستقل خود سازمان بدهند. بدین ترتیب، پرولتاریا با سازمان‌دهی خود، یاری رساندن به مبارزات سایر زحمت‌کشان و نیز جلب تمامی ستم‌دیدگان به برنامه‌ی عمل خود، خودفعالی و خودسازمان‌یابی مبارزات خود را در رابطه‌ی ارگانیک با حزب انقلابی به‌طور همه‌جانبه‌ای گسترش می‌دهد. در این دوره است که جنگ طبقه‌ی کارگر علیه طبقه‌ی صاحبان سرمایه (یعنی: جنگ نیروی کار در مقام اکثریت عظیم در مقابل اقلیت بورژوا) به‌وضوح هرچه تمام‌تر آشکار می‌گردد. و این چیزی نیست جز شکل‌گیری قدرتی همانند قدرت دوگانه در سطح جامعه که ویژگی اساسی یک موقعیت انقلابی است؛ و در این لحظه‌ی سرنوشت‌ساز است که شوراهای کارگری خود را در جای‌گاه نطفه‌ی قدرت پرولتری آینده نمایان می‌سازد تا در دولت سازمان بیابند و به‌قدرت همه‌جانبه و نفی‌شونده‌ی پرولتری تبدیل گردند.

دفاع سرسختانه و آشتی‌ناپذیر تروتسکی از این مفاهیم، هرگز و به‌هیچ‌شکلی باعث نشد تا درک و دریافتی اسطوره‌ای از شورا به‌دست دهد؛ و یا تعبیرهایی از نوع آنارشیستی از شورای کارگری را به‌تبادل بگذارد. او چندین بار، از جمله در واگوبه‌های کمی بالاتر به آن استناد کردیم، تأکید کرده که در آخرین تحلیل، شوراها اگر به‌نیروی هژمونیک رهبری سیاسی انقلاب تبدیل نشوند و اگر با حزب انقلاب سوسیالیستی ارتباط ارگانیک نداشته باشند، نمی‌توانند تکالیف خود را با موفقیت به‌پایان برسانند.

«شورا، همه‌ی مسئله نیست. این فقط شوراها نیستند که قضیه را فیصله می‌دهند، بلکه متناسب با برنامه و رهبری، می‌توانند در خدمت نتیجه‌های مختلفی قرار بگیرند. «برنامه» در شوراها از سوی حزب تعیین

می‌شود. اگر شوراهای در شرایط انقلابی (که البته در شرایط غیرانقلابی غیرممکن است) همه‌ی طبقه را دربرگیرند به‌استثنای اقبال کاملاً عقب‌مانده، منفعل یا دلسرد و بی‌روحیه- حزب انقلابی هم‌چون سر و بالاترین بخش طبقه است. مسئله‌ی کسب قدرت حل نمی‌شود مگر با ادغام حزب با شوراهای و یا به‌بیان بهتر با سازمان‌های توده‌ای کم و بیش هم‌سنگ با شوراهای<sup>[۴]</sup>.

در صورتی که گروه‌های رزمنده و انقلابی جنبش کارگری درون شوراهای (یعنی: کادرهای کارگری حزب انقلاب سوسیالیستی) هژمونیک نباشند، شورا یا در پیشرفت انقلابی موفق نخواهد شد و یا با به‌عهده گرفتن نقش زیردست و مشغول کردن خود به‌خرده‌کاری، عملاً به‌کارهایی خواهد پرداخت که آن را از محتوا تهی می‌کند. این دیگر شورا به‌مفهوم سوویت نخواهد بود.

بعضاً و در کمیت بسیار محدودی براین باورند که نظر تروتسکی مبنی براین که برنامه‌ی «شوراهای از سوی حزب تعیین می‌شود»، مهر و نشان زمان و مکان خاصی را برپیشانی دارد؛ و از این‌رو، قابل تعمیم به‌شرایط کنونی نیست. به‌هرحال، تروتسکی تجربه‌ی خاصی را تعمیم می‌دهد که نهایت و سرانجام آن را ندیده است. گذشته از این، اگر بپذیریم که حزب برنامه شورا را تعیین کند و نیز پذیرفته باشد که «حزب انقلابی هم‌چون سر و بالاترین بخش طبقه است» و «کسب قدرت حل نمی‌شود مگر با ادغام حزب با شوراهای»، عملاً پذیرفته‌ایم که حزب امر رهبری و شورا امر اجرایی را باید به‌عهده بگیرد. این می‌تواند به‌شکل‌گیری دستگاه بوروکراتیکی منجر شود که با حذف شوراهای، انقلاب را از درون به‌ضد خویش تبدیل می‌کند. تجارت تاکنونی (خصوصاً در مورد شوروی سابق) از همین احتمال نه‌چندان ضعیف خبر می‌دهند. به‌هرروی، از آن‌جاکه خرده‌بورژوازی پس از انقلاب، براساس ذات بورژوازی و سیمای دوگانه‌اش، خود را با رنگ و لعاب پرولتری می‌آراید و به‌همین دلیل به‌درون حزب هم رخنه می‌کند؛ از این‌رو، چنین معقول به‌نظر می‌رسد که اگر حزب از پتانسیل آموزشی بسیار قوی و نیز ارتباط گسترده‌ی شورایی برخوردار باشد، می‌تواند به‌جای «تعیین» برنامه‌ی شوراهای، روی توان شوراهای در نوشتن «برنامه» متمرکز شود تا این برنامه توسط شوراهای نوشته شود. در این صورت، وظایفی که به‌عهده حزب گذاشته می‌شود با آنچه تاکنون متصور بوده است، کمی متفاوت خواهد بود.

بدین ترتیب، حزب کمونیست پرولتری به‌یک ارگان انقلابی-طبقاتی فراگیر تکامل می‌یابد که براساس آگاهی و تجربه‌ی تاریخی‌اش از این که پیدایش شوراهای، به‌نحوی از انحای پُرشمار حتمی‌الوقوع است؛ آموزه‌های شورایی و شوراکرایی را به‌عنوان یک وظیفه‌ی انقلابی و کمونیستی در درون طبقه‌ی کارگر به‌تبادل می‌گذارد تا این طبقه‌ی به‌هنگام عصیان طبقاتی خویش برعلیه نظام سرمایه‌داری نسبت به‌ارگانی که باید ایجاد کند، نسبتاً آگاه باشد و تصوری از آنچه باید به‌انجام برساند، در ذهن توده‌ای خویش نیز (نه الزاماً همه‌ی افراد طبقه) داشته باشد.

سرانجام این که تروتسکی هیچ‌گاه از شورا یک بُت‌واره ساخت. او خاطر نشان می‌کند که در جریان انقلاب،

بلشویک‌ها در لحظه‌ی خاصی این پیش‌فرض را پیش کشیدند که مرکز سازمان‌دهی جنگ قدرت باید به کمیته‌های کارخانه‌ها و حتی در سندیکاها بی تغییر محل دهد که زیر رهبری بلشویک‌ها قرار دارد. او در این مورد با استناد به وقایع سال ۱۹۲۳ در آلمان نوشت:

«نباید فراموش کرد که از نظر ما، شوراهای پیش از این، در مرحله‌ی «دموکراتیک» انقلاب ظاهر شدند و سپس به نوعی قانونی تلقی شدند؛ و ما آن‌ها را به ارث بردیم و از آن‌ها [در انقلاب سوسیالیستی] استفاده کردیم. از شوراهای در انقلاب‌های پرولتاریایی غرب به این‌گونه استفاده نخواهد شد. آن‌جا، در اغلب موارد، شوراهای با فراخوان کمونیست‌ها ایجاد می‌شوند و سپس به سازمان‌های مستقیم قیام پرولتری تبدیل خواهند شد. البته احتمال دارد که بی‌سازمانی و از هم پاشیدگی ابزارهای دولت بورژوازی، پیش از این‌که پرولتاریا بتواند قدرت را کسب کند، تشدید شود و باعث تشکیل شوراهای به‌عنوان ارگان‌های علنی آماده‌سازی قیام گردد. ولی احتمال کمی وجود دارد که این قاعده‌ی عمومی باشد. در موارد محتمل‌تر، نمی‌توان شوراهای را جز در روزهای آخر تشکیل داد، مانند سازمان‌های مستقیم توده‌ای آماده برای قیام. در نهایت، بسیار ممکن است که شوراهای پس از لحظه‌ی حیاتی قیام، و حتی پس از پیروزی، به‌عنوان سازمان‌های قدرت جدید ظاهر شوند. همیشه باید همه‌ی احتمالات را در نظر گرفت تا در بُت‌سازی از سازمان‌دهی سقوط نکنیم، [از سازمان بُت‌سازی] و شوراهای را به‌شکل قابل انعطاف، به نیروی حیاتی مبارزه، به پایه‌ی اصلی سازمان‌دهی که از خارج به جنبش وارد می‌شود و مانع رشد منظم آن می‌شود، تبدیل نکنیم»<sup>[۵]</sup>.

تروتسکی در نقد طرح برنامه‌ی بین‌الملل کمونیستی، در مورد همین موضوع دوباره تأکید می‌کند که در وضعیت آلمان ۱۹۲۳ احتمال تشکیل شوراهای از نوع کلاسیک، یک عمل تصنعی خواهد بود: در این مورد کمیته‌های کارخانه هستند که فعلاً در میدان عمل درگیر شده‌اند و می‌توانند چنین وظیفه‌ای را به‌انجام برسانند. به عبارت دیگر، به گفته‌ی تروتسکی نباید دیدگاه‌های انتزاعی و مجرد را در موقعیت‌های متفاوت به گونه‌ای خشک و جامد به کار بست.

اگر این شیوه پذیرفته باشد که می‌توان از پس رویدادهای هم‌گون در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت، عقلاً یک قانون‌مندی عام استنتاج کرد و از آن قانون‌مندی برای تقرب به نسبت‌های هم‌گون دیگر استفاده نمود و دست به تجربه‌ای تازه و فرارونده زد، این استنتاج در رابطه با کنش طبقه‌ی کارگر روسیه (در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷)، طبقه‌ی کارگر آلمان (در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۳)، طبقه‌ی کارگر مجارستان (در سال ۱۹۱۹) و طبقه‌ی کارگر ایران (در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰) در برپایی شوراهای، عبارت از این است که توده‌های کارگر تنها هنگامی به اقدام شورایی روی می‌آورند که به‌مثابه‌ی یک طبقه در مقابل طبقه‌ی حاکم و در مقابل کلیت نظام سرمایه‌داری دست به عصیان بزنند. بنابراین، می‌توان چنین نیز نتیجه گرفت که کنش شورایی طبقه‌ی کارگر عنصر وجودی این طبقه در هنگامی است که نظام موجود در بحرانی همه‌جانبه گرفتار می‌شود و راه برون‌رفتی از آن نمی‌یابد. از طرف دیگر، این نیز دانسته است که بحران (به معنی شدت‌یابی همه‌جانبه‌ی تضادها یا روابط و مناسبات شاکله‌ی نظام سرمایه‌داری) به‌مثابه‌ی عنصر لاینفک این نظام

همیشگی است و هر از چندگاهی به کلافی غیر قابل گشایش نیز تبدیل می‌شود. از این رو، می‌توان چنین نیز تعریف کرد که شدت یابی مبارزه‌ی طبقاتی که یکی از پروسه‌های این کلاف غیر قابل گشایش است، به‌هنگام وقوع آن، روی کرد عصیانی و شورایی پیدا می‌کند. این روی کرد می‌تواند تا ایجاد قدرت دوگانه در یک جامعه‌ی مفروض هم پیش برود. خلاصه این که واکنش عصیانی و شورایی توده‌های کارگر بر علیه طبقه‌ی صاحبان سرمایه و نظام سرمایه‌داری در بردارنده‌ی آن نیروی طبقاتی‌ای است که لازمه‌ی سرنگونی کلیت نظام است. اما تجربه و درعین حال استنتاج برخاسته از تجارب گوناگون نشان از این دارد که آنچه در عصیان طبقاتی توده‌های کارگر به‌مثابه‌ی یک طبقه برجسته‌ترین است، نیرو برای سرنگونی و نه آلترناتیو برخاسته از شناخت و تحلیل وضعیت موجود است.

منهای بررسی چپستی حزب انقلاب سوسیالیستی و صرف نظر از چگونگی شکل‌گیری آن (که به‌جای خود باید به‌طور مشروح به آن پرداخت)؛ اما می‌توان این‌طور نیز ابراز نظر نمود که لازمه‌ی تبدیل روی کرد عصیانی طبقه‌ی کارگر به روی کرد انقلابی وجود حزب انقلاب پرولتاریایی است که ارتباطی هرچه ارگانیک‌تر و ارگانیک‌شونده‌تر با توده‌های کارگر و زحمت‌کشی داشته باشد که به‌مثابه یک طبقه و یک نیروی اجتماعی بر ضد طبقه‌ی حاکم دست به‌عصیان زده‌اند. اما چنین رابطه‌ای (یعنی: رابطه‌ی ارگانیک و ارگانیک‌تر شونده‌ی حزب انقلاب سوسیالیستی با توده‌های کارگر و زحمت‌کش به‌هنگام عصیان شورایی) مشروط به این است که چنین حزبی قبل از کنش شورایی توده‌ها، فراتر از حضور مادی و مؤثر اجتماعی، در امر مبارزه‌ی جاری و مستمر کارگران و زحمت‌کشان برای مطالباتی که در چارچوب همین نظام قابل دست‌یابی است، شرکت فعال و چه‌بسا رهبری‌کننده و حتی کادرساز و رهبری‌ساز داشته باشد. اما چنین حضور و موقعیتی تنها در صورتی امکان‌پذیر است که ترکیب عناصر و ارگان‌های شاخه‌ی حزب هم از جنبه‌ی کمی و هم به‌لحاظ کیفی رنگ، بو و طعم کارگری داشته باشد. رنگ و بویی که فقط با حضور مؤثر و همه‌ی جانبه‌ی عناصر و گروه‌بندی‌های میلیتانت و به‌لحاظ طبقاتی داناتر طبقه ممکن و میسر است.

فراتر از مباحث نظری که گاه بسته به موقعیتی خاص- گوناگونی‌های آن نیز چنان‌چه به‌تناقض نرسند، پذیرفته است؛ اما شاخص یک حزب انقلابی پیشگام حضور دوسویه و دیالکتیکی درونی-بیرونی طبقاتی آن است. و این معنایی جز حضور مؤثر کارگران در حزب و حضور مؤثر حزب در ابعاد گوناگون مبارزه‌ی طبقاتی ندارد.

### عمل کرد و ساختار حزب

هرچه زمان بیش‌تر به پیش می‌رود و تروتسکی تجربه‌ی مبارزاتی بیش‌تری می‌اندوزد و نسبت به مبارزات کارگری از آگاهی بیش‌تری برخوردار می‌گردد، مفاهیم‌اش درباره‌ی جای‌گاه حزب انقلابی کارگری پیچیده‌تر و متکامل‌تر می‌شود. نوشتاری با عنوان «تکالیف سیاسی ما» (سال ۱۹۰۴) آشکار می‌کند که مفهوم حزب به‌عنوان پیش‌گام سازمان یافته‌ی طبقه‌ی کارگر، به‌هنگام انقلاب ۱۹۰۵ در نظرگاه تروتسکی جایی

نداشت؛ و او عمل کردی همانند لنین برای حزب قائل نبود. از این رو، برای درک مفاهیم ویژه‌ی مورد نظر او در کتاب بسیار مهم «درس‌های اکتبر»، باید رویدادهای پس از تجربه‌های انقلاب ۱۹۰۵ (یعنی: بُروز ضدانقلاب پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ و جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴) را در نظر داشت که موجبات پیوستن او به حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷ و پذیرش دریافت لنین از مفهوم حزب را فراهم ساخت.<sup>[۵]</sup>

اضافه کنیم که او در نخستین سال‌های انترناسیونال کمونیستی، بدون این که امکان تشکیل حزب -حتی- در جریان انقلاب را کنار بگذارد، بسیار بیش تر و روشن تر از سایر رهبران بلشویکی تأکید می‌کند که غیاب حزب انقلابی کارگری هنگام بحران انقلابی احتمالی می‌تواند در برخی از کشورهای اروپایی نتایج شدیداً منفی‌ای به بار آورد، که متأسفانه چنین هم شد. در این رابطه کافی است که به انقلاب از دست رفته‌ی آلمان نظری بیافکنیم.

از نظر تروتسکی تعریف حزب به‌عنوان عامل تمرکز اقدامات پرولتاریا هیچ‌گاه ویژگی دموکراتیک آن را نفی نمی‌کند. حتی می‌توان گفت چنین حساسیتی از نظر دموکراسی درونی و درک خطر بوروکراسی، سرچشمه‌ی اندیشه‌های او در تعهداتش در جنبش کارگری بود. از نظر او و هم‌چنین از نظر لنین، دموکراسی درون حزبی یک چیز لوکس، تشریفاتی، روشن‌فکرانه و یا یک روح سرگردان نیست، بلکه یک عامل حیاتی و عملی است که حزب انقلابی بیش از بسیاری از دیگر عوامل به آن نیاز دارد. بدون دموکراسی درونی منابع تدارکاتی و هم‌چنین کنش و واکنش انتقادی با جلوگیری از روابط ضروری با توده‌ها، به‌ناگزیر فرسوده می‌شود و از بین می‌رود. او در این مورد می‌نویسد: «اگر همه‌ی کنفرانس‌ها و مباحثات ویژه‌ای که در عرصه‌ی سازمان‌دهی حزب بلشویک فقط در اکتبر صورت گرفت، ثبت و ضبط شده بود، نسل‌های آینده می‌توانستند مشاهده کنند که چه مبارزه‌ی عظیم درونی‌ای در بالاترین نشست‌های حزب جریان یافت تا تهور و جسارت ضروری برای قیام شکل بگیرد. اسناد ثبت و ضبط شده می‌توانست نشان دهد که حزب انقلابی چقدر به یک دموکراسی درونی نیاز دارد: اراده‌ی مبارزه، با فرمول‌های سرد و با دیکته از بالا ایجاد نمی‌شود، بلکه هر بار باید آن را از نو ایجاد کرد و مانند فولاد آب داد»<sup>[۶]</sup>.

در سال‌های سیاه قهقرایی استالینیستی، در بوروکراسی‌ای که به‌بهانه این که باید قدرت‌نمایی‌های دشمنان را خنثی کرد، و باید فقط یک بُت پرستش می‌شد، او در دوره‌ی توفان انقلابی -چندین بار در مقابل سیاست‌ورزی‌های بوروکراتیک حزب کنگره‌ها و بحث‌ها و جلسات آزاد متعددی را سازمان‌دهی کرد. فقط در بحث‌هایی چنین دموکراتیک و نیز با استفاده از دیالکتیک گفتگوی علنی و باز است که در عمل یک انتخاب بارور (به‌مثابه‌ی یک دست‌آورد انقلابی) از درون یک دیسپلین جدی بیرون می‌آید؛ دست‌آوردی که با همگن‌سازی حزب با رهبریش و ممنوع کردن حق جناح و گرایش متناقض است.

سرانجام این که تروتسکی برای تدوین و تعریف مفاهیم بین‌الملل کمونیستی (که آن را با سنت‌های انترناسیونال مارکس و انگلس گره می‌زند)، ایجاد یک حزب انقلابی در مقیاس بین‌المللی را پیش‌نهاد



می‌کند. اساسنامه‌ی انترناسیونال، مصوب دومین کنگره‌ی سال ۱۹۲۰ چنین تأکید می‌کرد: «انترناسیونال کمونیستی انکار نمی‌کند که برای دست‌یابی به پیروزی مجمع بین‌المللی کارگران که برای لغو سرمایه‌داری و ایجاد کمونیسم مبارزه می‌کند، باید سازمانی متمرکز داشته باشد. مکانیسم سازمان یافته‌ی انترناسیونال کمونیستی در لحظه‌ی کنونی باید به کارگران سازمان‌یافته‌ی همه‌ی کشورها امکان دریافت همه‌نوع کمک ممکن را از سوی کارگران سازمان‌یافته‌ی سایر کشورها تضمین کند»<sup>[۷]</sup>. در فردای پذیرش رسمی این اساسنامه، برعهده‌ی تروتسکی گذاشته شد که پیش‌نویسی تهیه کند که بیان‌کننده‌ی شرایط الحاق بین‌المللی‌ای باشد که انترناسیونال نه همانند جمع ریاضی‌گونه‌ی احزاب کارگری بین‌المللی- بلکه به‌مثابه‌ی حزب کمونیست پرولتاریای جهانی عمل کند. او در سال‌های بعد (یعنی: در جریان مبارزه‌اش علیه انحطاط و استحاله‌ی استالینیستی) براساس این مفهوم بر ایجاد چهارمین انترناسیونال تأکید مجدد کرد [گرچه از دید من (به‌عنوان نویسنده این نوشتار) ایجاد بین‌الملل چهارم نادرست بود]. چهارمین انترناسیونال برای تروتسکی نه به‌معنای اعلام نهایت انتزاعی و نیز نه به‌معنای استقبال از یک جامعه‌ی سوسیالیستی آینده در مقیاس جهانی بود، بلکه مسئله‌ی اساسی برای او ساختن یک ابزار معتبر و قابل اتکا برای مبارزه‌ای بود که ابعاد جهانی‌اش می‌بایست بیش از پیش قاطع و بی‌چون و چرا باشد.

این نیز قابل توضیح است که گرچه ایجاد یک نهاد انترناسیونالیستی در آن زمان ضروری بود؛ اما اشتباه تروتسکی در این بود که فقط روی گرایش انگشت گذاشت و تأکید ورزید که عمدتاً به‌او تمایل داشت، در صورتی که ویژگی یک نهاد انترناسیونالیستی کارآمد، مؤثر و ماندنی در این است که کلیه گرایش‌های رادیکال، ضد سرمایه‌دارانه و آنتی‌استالینی در امر مبارزه‌ی طبقاتی را دربربگیرد.

باید افزود که مفهوم حزب از نظر لنین و تروتسکی به‌یک ایده‌ی ناب (یعنی: استقبال از یک جامعه‌ی سوسیالیستی آینده در مقیاس جهانی) شباهت نداشت. برای ایجاد سوسیالیسم، بسیار اهمیت دارد که حزب هژمونیک از همان آغاز ساختارهای واقعی دموکراتیک داشته باشد، ولی نه به‌این معنا که به‌عنوان یک میکروکوسم جادویی ویژگی‌های جامعه‌ی جدید را هم پیش‌بینی کند. حزب اساساً یک ابزار مبارزه برای پیروزی سیاسی در شرایط مشخصی از جامعه‌ی سرمایه‌داری است. هر مقایسه‌ای بین چنین سازمانی که فقط لایه‌ها و گروه‌بندی‌های پیش‌گام پرولتاریا را دربرمی‌گیرد، با حزب به‌طور کلی توده‌ای، مقایسه‌ای است که شرایط عینی و انتظارات دو مرحله‌ی کیفیتاً متمایز را نفی می‌کند، و در تحلیل نهایی به‌معنای قبول یک روی‌کرد ایده‌آلیستی و طبعاً فرمیستی است.

### شورا، سندیکا و حزب در جامعه‌ی انتقالی

کاملاً روشن است که سهم اصلی تروتسکی در انکشاف نظریه و عمل بلشویسم، بدون هرگونه شک و شبهه‌ای، در تحلیل پدیده‌های بوروکراتیزه‌شدنی در یک جامعه‌ی در حال انتقال و نقد تز ارتجاعی و خرده‌بورژوازی ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و مسائلی در این زمینه است. تجزیه و تحلیل و واکنش



انتقادی او در مورد فراز و نشیب اتحاد شوروی در دوره‌ی استالین باعث شد تا نه فقط به مسئله‌ی دوره‌ی گذار یا دوران انتقالی به‌طور کلی بپردازد، بلکه در عین حال بتواند درک خود از نقش شوراهای، سندیکاها و حزب را نیز در چنین بافت و چهارچوبی با دقت هرچه بیش‌تری بیان کند. در مرحله‌ای که علی‌رغم جهش کیفی پرولتاریا بر سریر قدرت، عوامل تداوم جامعه‌ی قبلی جانشین عینی پیدا می‌کنند، طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند ابزاری را که در جنگ برای سرنگونی سرمایه‌داری به‌کار گرفته بود، کنار بگذارد و از آن چشم‌پوشد. هنوز عمل‌کرد این ابزار زیر تأثیر برخی دیدگاه‌های رادیکال و هم‌زمان زیر تأثیر روابط دیالکتیکی‌اش در حال تحول است.

حزب یک کارکرد اساسی دارد. در نخستین سال‌های انقلاب این عقیده را تروتسکی و لنین، با کمک فرمول‌هایی که امروزه جانشین‌گرایانه و اقتدارگرایانه به‌نظر می‌رسند، بیان کردند. به‌خصوص تروتسکی در «تروریسم و کمونیسم» نوشت:

«تجربه ما را به‌سمت تصمیم‌گیری بر سر همه‌ی پرسش‌های مورد مشاجره، در همه‌ی برخوردهایی که در نظام اداری پدید می‌آید و نیز در برخوردهای افرادِ درون نظام اداری هدایت می‌کرد. حرف آخر، متعلق به کمیته‌ی مرکزی حزب است. این مسئله، وقت و انرژی را صرفه‌جویی می‌کند و در سخت‌ترین و پیچیده‌ترین شرایط، وحدت عمل ضروری را تضمین می‌نماید. چنین رژیمی فقط وقتی امکان‌پذیر است که اتوریته و دیسیپلین حزب، مسلم و بی‌چون و چرا باقی بماند. نقش استثنایی‌ای که حزب کمونیست هنگام انقلاب پرولتری و کسب پیروزی به‌عهده می‌گیرد، کاملاً قابل فهم است. یعنی دیکتاتوری یک طبقه. درون این طبقه اقشار و لایه‌های مختلف، روحیات متضاد و سطوح متفاوتی از رشد یافت می‌شود. درحالی که دیکتاتوری وحدت اراده، وحدت رهبری، و وحدت عمل را ضمانت می‌کند. از چه راه دیگری می‌توان این را عملی کرد؟ تسلط انقلابی پرولتاریا، درون پرولتاریا نیز، تسلط یک حزب مجهز به‌برنامه‌ی عمل خوب تعریف‌شده و دیسیپلین درونی بی‌چون و چرا را تضمین می‌کند»<sup>[۸]</sup>.

این‌ها فقط چند فراز از «تروریسم و کمونیسم» است که گرایش تعمیم یافته را با حرکت از تجربه‌ها و انتظارات یک مرحله‌ی کاملاً خاص، از نخستین جمهوری شورایی، نشان می‌دهد. در شرایط جنگ داخلی، رودررو با نگرش احزابی که در گذشته وزن زیادی در شوراهای داشتند، ولی سپس اکثریت آن‌ها به‌صف ضدانقلاب پیوستند، برخی عبارات و موضع‌گیری‌ها بی‌پایه نبود. ولی اشتباه اساسی، فقط در ایجاد یک وضعیت استثنایی، یک انتخاب کاملاً ویژه بود که کمابیش در همین جهت قرار داشت.

کمی بعد، در بحبوحه‌ی درگیری با استالین، پلاتنفرم اپوزیسیون (که تروتسکی و زینوویف تهیه کرده بودند) از زاویه دیگری به مسئله نگاه می‌کرد: «برای عملی کردن برنامه‌ی طرد اپوزیسیون، استالین اراده‌ی ایجاد «حزب دوم» را محکوم کرد. (...) وظیفه‌ی ما عبارت است از حفظ وحدت حزب به هر قیمتی و کنار زدن هر اقدامی که برای انشعاب، قطع رابطه و اخراج صورت می‌گیرد؛ و هم‌زمان دادن این امکان به حزب که

مسائل مورد مشاجره را در چهارچوب یک حزب واحد بیازماید، و آزادانه حل کند. (...) ما وظیفه‌ی خود می‌دانیم در خط رهبری، خود را منحل کنیم و به‌خاطر این که اقدام به‌انشعاب از حزب و ایجاد حزب جدید کرده‌ایم، خود را سرزنش می‌کنیم. دیکتاتوری پرولتاریا شدیداً ایجاب می‌کند که فقط یک حزب پرولتری متحد به‌عنوان رهبر توده‌های کارگر و دهقان وجود داشته باشد»<sup>[۹]</sup>.

با وجود این، تروتسکی مفهوم آرمانی‌سازی نقش حزب را نپذیرفت: به‌عقیده‌ی او، نگرش بلشویک‌ها در نخستین سال‌های قدرت انقلابی، در یک بافت کاملاً منطبق با موقعیت مشخص روسیه سرخ، در متن جنگ داخلی دیکته می‌شد. حتی در «تروریسم و کمونیسم» او نوشت: «اگر حزب و سندیکاها، سازمان‌های آماده‌سازی انقلاب باشند، شوراها ابزار این انقلاب باقی خواهند ماند. پس از پیروزی، شوراها به‌ارگان‌های قدرت [پرولتاری] تبدیل می‌شوند. نقش حزب و سندیکاها، بدون این که اهمیت آن‌ها را کاهش دهیم، به‌صورت بنیادی تغییر می‌یابند»<sup>[۱۰]</sup>.

چند سال بعد، در کتاب بسیار یکه و ممتازش به‌نام «ادیات و انقلاب»، او دقیق‌تر به‌این امر پرداخت: «حزب، پرولتاریا را رهبری می‌کند، اما فرآیند تاریخی را رهبری نمی‌کند. بله، قلمروهایی هست که حزب مستقیماً و آمرانه رهبری می‌کند، قلمروهایی هم هست که حزب کنترل و تشویق می‌کند، و قلمروهایی که حزب فقط جهت‌دهی می‌کند»<sup>[۱۱]</sup>. او در این جهت، طرح خود را در نوشته‌های سال‌های ۱۹۳۰، و در مقیاس وسیعی در تدوین تجربه‌های حیاتی مبارزه علیه انحطاط استالینیستی بسط داد.

تروتسکی پس از مشاهده‌ی نخستین نشانه‌های انحراف بوروکراتیک نتیجه گرفت که حزب می‌تواند هم‌زمان نخستین قربانی و ابزار اصلی چنین انحرافی باشد. برخی از صفحات کتاب مهم او «مشی جدید» (۱۹۲۳) بسیار معنادار و رسا هستند و برخی دیگر، دموکراسی درونی را هم‌چون ابتدایی‌ترین ضامن، علیه خطر، همراه حفظ ترکیب اجتماعی حزب توصیف می‌کند. دقیقاً در همین حوزه است که او نخستین مبارزات خود را علیه بوروکراسی پیش می‌برد. به‌نظر او، برای تحقق سوسیالیسم، ضروری است که ساختارهای دموکراتیک (یعنی: پیش‌شرط پیروزی انقلاب اکتبر) حفظ و تقویت شوند. دفاع از معیارها و پراتیک‌های دوره‌ی لنین نیز، محور دائمی نوشته‌های او را تشکیل می‌دهد؛ و او در آن‌ها، علی‌رغم همه‌ی شرایط نامناسب و ظهور گرایش‌ها و فراکسیون‌ها مطالبه‌ی حق گرایش را به‌وجود یک سوخت و ساز واقعی در درون حزب مشروط می‌داند.

با این حال، ویژگی دموکراتیک جامعه‌ی جدید نمی‌توانست جز با رابطه‌ی متقابل و دیالکتیکی حزب و شوراها تضمین شود و به‌این دلیل ساده که یک حزب از نوع حزب انقلاب سوسیالیستی فقط پیش‌گام پرولتاریا را در خود گرد می‌آورد و بنابراین در مجموع، باز هم یک اقلیت محدودتری از جامعه است، این طبقه‌ی کارگر و سایر زحمت‌کشان‌اند که در مجموع به‌عنوان بدنه‌ی اجتماعی باید نقش فعالی را در مدیریت اقتصادی، در نظام اداری و در تصمیمات سیاسی اساسی به‌عهده بگیرند. با بسیج توده‌ها، هرچقدر هم

پر تعداد و مهم باشند، نمی‌توان به این هدف دست یافت. این امر نیازمند وجود ارگان‌های است که دائماً در فعالیت هستند و به‌نحو مؤثری امانت‌دار حاکمیت مردم‌اند. این نقش فقط متعلق به شوراهاست که به‌عنوان بدیل قدرت طبقات حاکم در دوره‌ی انقلاب پدید می‌آیند. شوراهایی که به‌شکلی دموکراتیک ساختار یافته‌اند؛ با سیستم انتخابات خاص با مستقیم‌ترین روش نمایندگی نیازها دارای اراده‌ی وسیع‌ترین توده‌ها و دارای گردش سرمایه‌ی لازم در همه‌ی سطوح هستند؛ و عناصری غیرقابل جایگزینی‌ای دارند که یک دموکراسی سوسیالیستی به‌صورتی کیفی برتر از هر شکل دیگری از دموکراسی که پیش از آن به‌وسیله‌ی طبقات حاکمه‌ی قدیم به‌وجود آمده از آن برخوردار است. به‌عبارت دیگر، از نظر تروتسکی شوراهای به‌خاطر محتوای طبقاتی-اجتماعی‌شان و نیز ساختارشان (که دموکراتیک و انقلابی است) عبارت بودند از پایه دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا که اگر می‌توانست یک شمشیر دو دم علیه استثمارگران باشد، باید مانند مثال معروفی که لنین می‌زد، آشپز ماهری باشد که امور دولت و حکومت را اداره و مدیریت می‌کند. بنابراین، از روی اتفاق نیست که در مبارزه‌ی تروتسکی علیه استالین، درخواست بازسازی شوراهای و تأکید دوباره بر عمل‌کرد اصلی آن‌ها به‌عنوان محور اصلی پلاتفرم اپوزیسیون ۱۹۲۷ در برنامه‌ی انتقالی ۱۹۳۸ نیز مطرح می‌شود.

تروتسکی در دوره‌ی پختگی‌اش، که طرحش را درباره‌ی تبادلات فرارونده و درونی یک جامعه‌ی انتقالی تکمیل می‌کرد، ایده‌ی چندحزبی شورایی را معرفی کرد. از نظر او مسئله این است که بدانیم چگونه می‌توان تبادلات فرارونده و درونی یک جامعه‌ی انتقالی را در رابطه‌ی متقابل طبقه‌ی کارگر و سایر زحمت‌کشان تضمین کرد، بدون این‌که تبادلات فی‌مابین زیر تأثیر یا زیر دخالت طبقات حاکمه‌ی قدیم یا بوروکراسی قدر قدرت گمراه گردد. بنابراین، حق تشکیل احزاب، با چهارچوب پذیرش اصول و قوانین جامعه‌ای که از انقلاب بیرون آمده روبروست، یعنی فعالیت سیاسی در چهارچوب قانون اساسی جمهوری شورایی کارگران و زحمت‌کشان «در شوراهای، فقط برای نمایندگان کارگران، کالخوزی‌های رده‌بندی شده، دهقانان و سربازان ارتش سرخ جا هست. دموکراتیک کردن شوراهای بدون قانونیت بخشیدن به احزاب شورایی غیرقابل تصور است. خود کارگران و دهقانان هم با اعلام رأی آزاد خود نشان خواهند داد که چه احزابی شورایی هستند»<sup>[۱۲]</sup>.

در این مورد لازم به توضیح است که: این‌که پس از انقلاب سوسیالیستی و استقرار همه‌جانبه‌ی قدرت شورایی کارگران و زحمت‌کشان (به‌مثابه‌ی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) «قانونیت بخشیدن به احزاب شورایی» یا «غیرشورایی» درست یا نادرست است، - که به نظر نویسنده درست است - به‌ویژگی جامعه‌ای مشخص (که اینک مفروض است) و نیز به پتانسیل جنبش‌های کارگری و کمونیستی در عرصه‌ی داخلی و جهانی بستگی دارد. بنابراین، ایده‌ی «حق تشکیل احزاب» در چهارچوب قانون اساسی جمهوری شورایی کارگران و زحمت‌کشان و «قانونیت بخشیدن به احزاب شورایی» یا غیرشورایی به‌عنوان یک ایده یا پیش‌نهاد از شکست انقلاب اکتبر (و نه به‌عنوان یک راه‌کار علمی و تجربی) بسیار مهم و قابل بررسی و ارزیابی است. اما بررسی پراتیک این ایده یا پیش‌نهاد تنها در شرایطی کارساز و انقلابی خواهد بود که عملاً در درون «جمهوری

شورایی کارگران و زحمت‌کشان» قرار داشته باشیم. پس، ایده‌ی «قانونیت بخشیدن به احزاب شورایی» یا غیر شورایی را باید در ردیف دیگر دانسته‌های نظری برخاسته از مبارزه‌ی طبقاتی ثبت و ذخیره کرد تا بتواند به لحاظ پیش‌نهادهای نظری به تبادل آموزشی درآید و زمینه‌ی بررسی عملی آن نیز فراهم شود.

بدیهی است که نظرات تروتسکی درباره‌ی جای‌گاه و عمل‌کرد سندیکاها تغییرات مهمی را از سر گذراند. در «تروریسم و کمونیسم» [که از نگاه من فرازهایی از این کتاب دربرگیرند بدترین نوشتار تروتسکی است و بیان‌گر روی‌کردی جانشین‌گرا و عمیقاً اقتدارطلبانه است] سندیکا جای‌گاه ویژه‌ای دارد. در متنی که از یک گرایش اقتدارگرایانه و عمیقاً حزب‌گرا آغاز می‌شود، صریحاً توضیح می‌دهد که سندیکاها باید از اقدامات دولت کارگری پشتیبانی کنند، کار آموزش علمی و فنی را سازمان دهند، طوری که هر کارگر بتواند انگیزه‌ی تفکر در میدان تئوری را داشته باشد، با این هدف که سازمان کار مولدتر شود. کمی بعد، در یک مباحثه‌ی معروف در حزب، او ایده‌ی «دولتی کردن سندیکاها» را [که عمیقاً بوروکراتیک و جانشین‌گرایانه بود]، پیش برد. این ایده برای فرمیست‌ها و آنارشیست (که مدعی بودند و هستند که در تحلیل نهایی، لنین و تروتسکی زمینه را برای استالین مهیا کردند، بحث‌هایی را ایجاد کرد که پرداختن به آن‌ها ضروری است؛ ولی در حوصله این نوشته نیست.

در این مورد، نخست اشاره کنیم که تروتسکی این ایده را در متن بسیار ویژه‌ی «کمونیسم جنگی» مطرح کرد که به عقیده‌ی او تلفیق سندیکاها در ساختارهای دولتی به دلیل تسهیل مشارکت فعالیت طبقه‌ی کارگر در مدیریت اقتصادی است. با توجه به خاستگاه این نظریه که وضعیت ویژه‌ی «کمونیسم جنگی» است، می‌توان چنین گفت که تخالف چندانی با نگرش عام، درست و روشن لنین ندارد: درک این ضرورت که کارگران باید از همان نخستین مرحله‌ی گذار، سازمانی برای دفاع از منافع خود (به‌عنوان مصرف‌کننده و دفاع از قدرت که محصول انقلاب کارگری است)، داشته باشند<sup>[۱۳]</sup>. سپس، هم در پلاتفرم اپوزیسیون، و هم در برنامه‌ی انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی، با تأکید بر نقش خاص سندیکاها و انتظاری که از استقلال و خودگردانی آن‌ها در برابر دولت می‌رود، همین نتیجه را می‌گیرد.

### سخن کوتاه

به نظر تروتسکی دموکراسی برای نیروهایی که در یک جامعه‌ی در حال گذار و در دوران انتقالی حقیقتاً «چهارچوب قانون اساسی جمهوری شورایی کارگران و زحمت‌کشان» را می‌پذیرند، نمی‌تواند تضمین شده باشد، مگر با یک دیالکتیک جمعی برپایه‌ی سازمان‌ها و ابزارهای مختلف و چندگانه. اگر تمایز، چندگانگی و پلورالیسم سوسیالیستی را (که نه فقط با انتظارات متفاوت و سطوح متفاوت، بلکه با حضور مستمر لایه‌بندی‌های اجتماعی تعیین می‌شود) انکار کنیم، به‌ایده‌آلیسم انتزاعی و به‌آرمان‌شهری سقوط می‌کنیم که در عمل به سود مدیریت قدرت در دست یک کاست مسلط است که قدرت پرولتاریا را به هر صورت مصادره خواهد کرد. به نظر استالین و طرفدارانش در جامعه‌ی پس از انقلاب فقط یک طبقه وجود دارد و یک حزب؛

همین و بس. این به معنی پرستش یک شمایل است که نه تنها ممنوعیت احزاب پذیرای «قانون اساسی جمهوری شورایی کارگران و زحمت کشان» در پی دارد، بلکه ممنوعیت گرایش‌های مختلف در حزب حاکم را نیز توجیه می‌کند.

در این جا نکته‌ی بسیار مهمی وجود دارد که باید به آن اشاره کرد: در دوران انتقالی غیر از پرولتاریا، اقشار و گروه‌بندی‌های دیگری نیز (مانند دهقانان فقیر و سایر لایه‌های ستمدیده) وجود دارند که باید در نظر گرفته شوند. ضرورت دوران انتقالی چنین حکم می‌کند که این اقشار و گروه‌بندی‌های طبقاتی-اجتماعی به همراه پرولتاریا و نیز با پذیرش هژمونی پرولتاریایی اما در مسیر و متناسب با پتانسیل خودشان- در ساختن جامعه‌ی نوین فعالانه مشارکت داشته باشند. گذشته از این، باید توجه داشت که خود طبقه‌ی کارگر، علی‌رغم وحدتش در مبارزه برای کسب قدرت، از نظر اجتماعی و سیاسی کاملاً همگن و هم‌سان نیست؛ و چه بسا کلیت طبقه به واسطه‌ی اقشار و گروه‌بندی‌های درونی‌اش گرایش‌ها و حتی دیدگاه‌های متفاوتی را در چگونگی و نحوه‌ی گذار به جامعه‌ی نوین پیش‌نهاد داشته باشد. از این رو، بسیار فراتر از هم‌بستگی‌های مکانیکی و برفراز طبقه (که زمینه‌ی شکل‌گیری دستجات بوروکرات فراطبقاتی را فراهم می‌آورد)، ضرورت دوران انتقالی چنین پیش‌نهاد دارد و حکم می‌کند که تنها راه بارور و تاریخاً درست سازمان‌یابی دموکراتیک، دیالکتیکی و پلورالیستی است که براساس پذیرش عملی «قانون اساسی جمهوری شورایی کارگران و زحمت کشان» و هژمونی پرولتاریایی شکل گرفته باشد. بدین ترتیب، واگرای‌ها و درگیری‌های محتمل‌الوقوع اجتماعی و قشری به حداقل ممکن کاهش می‌یابد؛ و گام‌های دوران انتقال با مشارکت شورانگیز میلیون‌ها انسانی شکل می‌گیرد که ضمن هم‌بستگی در هدف اجتماعی-تاریخی، اما به‌طور مکانیکی در کنار هم چیده نشده‌اند و اراده‌ی خود را تابع یک کاست بوروکراتیک نیز نکرده و نخواهند کرد.

از سوی دیگر، تروتسکی در مورد دیالکتیک دوران انتقال به سوسیالیسم، حتی در جوانی‌اش، نظر روشنی داشت. او در «تکالیف سیاسی ما»، از جمله نوشت: «تکالیف رژیم جدید چنان پیچیده است که راه‌حل آن نمی‌تواند جز با رقابت بین روش‌های متفاوت بنای اقتصادی و سیاسی، با مباحثات طولانی، یا با مبارزه‌ی سیستماتیک-نه تنها مبارزه‌ی دنیای سوسیالیست با دنیای سرمایه‌داری، بلکه مبارزه‌ی جریان‌های مختلف و گرایش‌های متفاوت درون سوسیالیسم- پیدا شود؛ پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا ده‌ها و چه بسا صدها جریان به‌ناگزیر مسائل جدیدی را مطرح می‌کنند که از پیش [یعنی: قبل از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا] راه‌حلی برای آن‌ها وجود ندارد»<sup>[۱۴]</sup>.

پس از مباحثاتی در مورد برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی اول، تروتسکی مباحثی که دموکراسی را رشد می‌داد، مطرح کرد: «هنگامی که به پیروی از استادان مان می‌گوییم که ترقی واقعی اقتصاد سوسیالیستی به حذف مباحثات و مبارزه‌ها مربوط نیست، بلکه برعکس، براساسی جدید به شکوفایی عظیم آن‌ها مربوط است، با مسئله‌ی ارتباط بین اقتصاد و رژیم روبرو هستیم؛ [بدین ترتیب]، فراکسیون‌های جدیدی ایجاد می‌شوند: موافقان برق‌رسانی، طرفداران نفت، موافقان تراکتورسازی و...؛ مبارزه در این دموکراسی صنعتی یکی از عوامل مهم

تنظیم توسعه‌ی صنعت خواهد بود...»<sup>[۱۵]</sup>.

سرانجام، تروتسکی در «ادبیات و انقلاب» با یک طرح به‌استقبال محتوا و دیالکتیک یک جامعه‌ی نوین، در مرحله‌ی پیشرفته‌اش می‌رود: «هنگامی که مبارزات سیاسى حذف شود - در جامعه‌ای که طبقات وجود نداشته باشد، چنین مبارزاتی هم نخواهند بود - اشتیاق‌های آزاد شده به‌سوی فنون، ساخت و ساز و هنر هدایت می‌شوند که طبیعتاً بازتر، پخته‌تر و آبدیده‌تر خواهند بود؛ شکل پیشرفته‌تر بنای زندگی در همه‌ی حوزه‌ها فقط بر معیار «زیبا» و «کمکی» خواهد بود. همه‌ی فضای زندگی (مانند کشت و کار، طراحی مسکن، ساختن تئاترها، روش‌های آموزش، راه‌حل مسائل علمى، و ابداع روش‌های جدید) برای همه جذابیت خواهند داشت. انسان‌ها بر سر مسئله‌ی یک کانال عظیم آبرسانی به‌گروه‌های مختلف تقسیم می‌شوند، برای آباد کردن بیابان‌ها نیز چنین خواهد شد؛ در مورد تنظیم آب و هوا، ساختن یک تئاتر جدید، یک پیش‌فرض در علم شیمی، مدرسه‌هایی که بر سر موسیقی رقابت می‌کنند، و در مورد سیستم ورزشی... چنین گروه‌بندی‌هایی با خودپسندی هیچ طبقه و کاستی مسموم نخواهند شد. فعالیت جمعی برای همه جالب و جذاب خواهد شد. مبارزه یک خصلت کاملاً ایدئولوژیک پیدا خواهد کرد که هیچ ربطی به‌منافع، ابتذال، خیانت، فساد و هرچه که روح و جان رقابت در جامعه را به‌طبقات تقسیم می‌کند، نخواهد داشت. ولی مبارزه در چنین شرایطی دارای هیجان، جدیت و اشتیاق کم‌تری نیز نخواهد بود. و از آن‌جاکه در جامعه‌ی سوسیالیستی همه‌ی مسائل زندگی روزمره که پیش از آن به‌صورت خود به‌خودی و اتوماتیک حل می‌شد، و نیز مسائل محرمانه‌ای که به‌کاست‌ها و فرقه‌های مذهبی محول شده بود، به‌میراث [و دارایی] همگانی بدل خواهد شد، می‌توان با اطمینان گفت که اشتیاق‌ها و منافع جمعی، رقابت‌های فردی، به‌حوزه‌ای وسیع برای عمل تبدیل خواهند شد»<sup>[۱۶]</sup>.

دی ۱۳۹۴

## یادداشت‌ها:

- [۱] ل. تروتسکی، انقلاب ۱۹۰۵، ص ۲۲۲، به زبان آلمانی.
- [۲] تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه، ص ۱۹۱ و ۲۳۸-۲۳۹، به زبان آلمانی.
- [۳] همان‌جا، ص ۷۰۶.
- [۴] همان‌جا، ص ۱۱۹.
- [۵] تروتسکی، درس‌های اکتبر، در «استالین علیه تروتسکی»، متن‌های جمع‌آوری شده و ارائه شده توسط f. holstein، ص ۷۵.
- [۶] در این مورد مراجعه کنید به مقاله ی François Vercauteren در شماره ی ۶۵ Inprkor.
- [۷] تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه، ص ۵۹۸.
- [۸] تروریسم و کمونیسم، ص ۱۱۷-۱۱۸.
- [۹] پلاتفرم بلشویک‌های لنینیست برای پانزدهمین کنگره‌ی حزب کمونیست روسیه، در ل. تروتسکی، «مبارزه علیه بوروکراسی در روسیه»، جلد یک، ص ۲۴۲ و ۲۴۷.
- [۱۰] ل. تروتسکی، تروریسم و کمونیسم، ص ۱۱۷. در نوشته‌ی بلشویسم یا استالینیسم در سال ۱۹۳۷ تروتسکی می‌نویسد: «ممنوعیت سایر احزاب شورایی فقط از چند «تئوری» بلشویستی ناشی نمی‌شود، بلکه از دفاع از دیکتاتوری در یک کشور واپس مانده و فرسوده ناشی می‌شود که زیر محاصره‌ی انواع دشمنان قرار دارد». او همچنین یادآوری می‌کند: «نویسنده‌ی این سطور، بیش از یک‌بار، همراه با لنین مسئله‌ی امکان واگذاری برخی احزاب مناطق را به‌آنارشیست‌ها بررسی کردیم تا آن‌ها در موافقت [هم‌جهت] با مردم تجربه‌های‌شان در مورد حذف فوری دولت را پیش ببرند. ولی جنگ داخلی، تحریم و قحطی فرصتی به‌چنین طرح‌هایی نداد».
- [۱۱] ل. تروتسکی، ادبیات و انقلاب، ص ۱۸۸، به زبان آلمانی.
- [۱۲] برنامه‌ی انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی، ص ۲۳، به زبان آلمانی.
- [۱۳] در این مورد مراجعه کنید به مقاله‌ی ارنست مندل در نشریه‌ی انترناسیونال چهارم، مارس ۱۹۷۵.
- [۱۴] ل. تروتسکی، وظایف سیاسی ما، ص ۲۲۲-۲۲۱، به زبان آلمانی.
- [۱۵] علیه کاپیتولاسیون (نامه به رفقای روس) در نوشته‌های ۱۹۲۸-۱۹۴۰ ل. تروتسکی، جلد یک، ص ۱۸۷ به زبان آلمانی.
- [۱۶] ل. تروتسکی، ادبیات و انقلاب، ص ۱۹۸، به زبان آلمانی.